

# سرمایه‌داری مطلق

جان بلامی فاستر



ترجمه‌ی هومن کاسبی



*The Octopus*, drawing by Nicci Yin

شارل بودلر، شاعر فرانسوی در سال ۱۸۶۴ نوشت، «زیرکانه‌ترین مکر شیطان این است که شما را قانع کند وجود ندارد!»<sup>۱</sup> من در این جا ادعا خواهم کرد که همین گفته مستقیماً در مورد نولیبرال‌های امروزی صادق است، که مکر شیطان آن‌ها این است که تظاهر کنند وجود ندارند. گرچه نولیبرالیسم به شکل گسترده‌ای به عنوان پروژه‌ی محوری سیاسی-ایدئولوژیک سرمایه‌داری قرن بیست و یکم شناخته می‌شود، اما اصطلاحی است که صاحبان قدرت به ندرت بر زبان می‌آورند. در سال ۲۰۰۵، نیویورک تایمز تا آن جا پیش رفت که با چاپ مقاله‌ای تحت عنوان «نولیبرالیسم؟ وجود ندارد»، به عدم وجود نولیبرالیسم رسمیت بخشید.<sup>۲</sup>

در پس این مکر شیطان خاص، واقعیتی عمیقاً آزاردهنده و حتی دوزخی نهفته است. نولیبرالیسم را می‌توان به مثابه پروژه‌ی سیاسی-ایدئولوژیک یک طبقه‌ی حاکم یک پارچه تعریف کرد؛ همراه با ظهور سرمایه‌ی مالی-انحصاری که هدف استراتژیک اصلی آن، جای دادن دولت در روابط بازار سرمایه‌داری است. از این رو نقش سنتی دولت در حراست از بازتولید اجتماعی - اگرچه تا حدی از منظر طبقه‌ی سرمایه‌دار- اکنون به ترویج بازتولید سرمایه‌داری تقلیل می‌یابد. هدف، چیزی جز آفرینش نوعی سرمایه‌داری مطلق نیست. تمام این‌ها در خدمت افزایش ویران‌گری مفرط انسان و محیط زیست قرار می‌گیرد که وجه مشخصه‌ی زمان ما است.

### خاستگاه نولیبرالیسم

انگاره‌ی نولیبرالیسم تقریباً یک قرن قدمت دارد، اگر چه نفوذ سیاسی عمده‌ی آن بسیار جدیدتر است. نخستین بار به مثابه یک ایدئولوژی در اوایل دهه‌ی ۱۹۲۰ در برابر فروپاشی لیبرالیسم در تقریباً همه جای اروپا، و در واکنش به ظهور سوسیال دموکراسی آلمان و اتریش، به ویژه تحولات در وین سرخ،<sup>۳</sup> به وجود آمد. نخستین

نمود قابل توجه آن در سه اثر لودویگ فون میزس،<sup>۱</sup> اقتصاددان و جامعه‌شناس اتریشی بود: ملت، دولت و اقتصاد (۱۹۱۹)، سوسیالیسم (۱۹۲۲) و لیبرالیسم (۱۹۲۷).<sup>۲</sup> ایده‌های میزس بلافاصله به‌عنوان نماینده‌ی گسست شدیدی از لیبرالیسم کلاسیک شناخته شدند، که باعث شد ماکس آدلر،<sup>۳</sup> مارکسیست اتریشی، واژه‌ی نولیبرالیسم را در سال ۱۹۲۱ ابداع کند. سوسیالیسم میزس در سال ۱۹۲۳ در معرض انتقاد شدید یکی دیگر از مارکسیست‌های بااستعداد اتریشی، هلن باوئر،<sup>۴</sup> و نقد گسترده‌تری در سال ۱۹۲۴ تحت عنوان «نولیبرالیسم» توسط آلفرد موزول،<sup>۵</sup> مارکسیست آلمانی که برای نشریه‌ی رودلف هیلفردینگ<sup>۶</sup> به نام جامعه<sup>۷</sup> می‌نوشت، قرار گرفت.<sup>۸</sup>

برای موزل و باوئر، آموزه‌ی نولیبرالی که میزس ارائه کرد بسیار از لیبرالیسم کلاسیک دور بود، و آموزه‌ی جدیدی را تشکیل می‌داد که برای عصر «سرمایه‌ی متحرک» یا سرمایه‌ی مالیه<sup>۷</sup>، که میزس «خدمت‌گذار مخلص»<sup>۸</sup> آن بود، تدوین شده بود. هدف از آن صریحاً توجیه تمرکز سرمایه، انقیاد دولت به بازار، و نظام کنترل اجتماعی آشکارا سرمایه‌دارانه بود. موزل نوشت که نولیبرالیسم میزس با «رادیکالیسمی بی‌رحمانه [مشخص می‌شد]. او سعی دارد تمامیت مظاهر اجتماعی را از اصل واحد رقابت [استخراج کند]. میزس، هر چیز مخالف با اوج‌گیری کامل اصل رقابت را به‌عنوان «تخریب‌گرایی» توصیف می‌کرد، که با سوسیالیسم هم‌ارز می‌دانست. از نظر

---

۱ Ludwig von Mises

۲ Max Adler

۳ Helene Bauer

۴ Alfred Meusel

۵ Rudolf Hilferding

۶ Die Gesellschaft

۷ Finance capital

میزس، چارلز دیکنز،<sup>۱</sup> ویلیام موریس،<sup>۲</sup> جرج برنار شاو،<sup>۳</sup> اچ. جی. ولز،<sup>۴</sup> امیل زولا،<sup>۵</sup> آناتول فرانس<sup>۶</sup> و لئو تولستوی<sup>۷</sup> همگی «شاید بدون این که از آن آگاهی داشته باشند ... برای سوسیالیسم عضوگیری می کردند ... که راه را برای تخریب‌گرایی هموار می کند»، درحالی که مارکسیست‌های واقعی چیزی جز تخریب‌گرا نبودند، ناب و ساده.<sup>۷</sup>

میزس در *لیبرالیسم*، به صراحت میان «لیبرالیسم قدیمی و نو لیبرالیسم»، بر مبنای تعهد اولی تا حدی نسبت به برابری، در تقابل با رد کامل برابری (غیر از برابری فرصت‌ها) توسط دومی، تمایز گذاشت.<sup>۸</sup> مسئله‌ی دموکراسی توسط میزس به نفع «دموکراسی مصرف‌کنندگان» حل شد. او نوشت، تا جایی که به دموکراسی مربوط می‌شود «رقابت آزاد هر کاری را که لازم است انجام می‌دهد ... ارباب تولید، مصرف‌کننده است».<sup>۹</sup>

بنا بود که میزس تأثیر شگرفی بر پیرو جوان‌تر خود، فریدریش فون هایک<sup>۸</sup> بگذارد، که در ابتدا به سوسیالیسم میزس جلب شد و در سمینارهای خصوصی میزس در وین حضور به هم رسانید. آن‌ها در نفرت از وین سرخ مارکسیست‌های اتریشی در دهه‌ی ۱۹۲۰ سهمیم بودند. در اوایل دهه‌ی ۱۹۳۰، هایک به دعوت لیونل رابینز،<sup>۹</sup> یکی از اقتصاددانان نولیبرال اولیه‌ی بریتانیایی، وین را به مقصد مدرسه‌ی اقتصاد لندن ترک

---

۱ Charles Dickens  
 ۲ William Morris  
 ۳ George Bernard Shaw  
 ۴ H. G. Wells  
 ۵ Émile Zola  
 ۶ Anatole France  
 ۷ Leo Tolstoy  
 ۸ Friedrich von Hayek  
 ۹ Lionel Robbins

گفت. میزس نقش مشاور اقتصادی را برای صدراعظم/دیکتاتور فاشیست اتریش، انگلبرت دالفوس،<sup>۱</sup> پیش از تصرف نازی‌ها عهده‌دار شد. میزس در اثر خود به نام *لیبرالیسم* اعلام کرد: «تمی توان انکار کرد که فاشیسم و جنبش‌های مشابه [در جناح راست] به هدف استقرار دیکتاتوری، سرشار از بهترین نیات هستند و مداخله‌ی آن‌ها در حال حاضر تمدن اروپا را نجات داده است. شایستگی که فاشیسم به این ترتیب برای خودش به دست آورده است، تا ابد در تاریخ به حیات خود ادامه خواهد داد.»<sup>۱۰</sup> او بعداً با حمایت بنیاد راکفلر به سوئیس و سپس به ایالات متحده آمریکا مهاجرت کرد، و به کرسی تدریس در دانشگاه نیویورک دست یافت.

### دگرگونی بزرگ وارونه شد

مهم‌ترین نقد بر نولیبرالیسم در سال‌های نخستین پس از جنگ جهانی دوم، حمله‌ی کارل پولانی<sup>۲</sup> به اسطوره‌ی بازار خودتنظیم‌گر در *دگرگونی بزرگ* بود که در سال ۱۹۴۴ منتشر شد، زمانی که پیروزی متفقین از پیش مسلم بود و ماهیت نظم پساجنگ در غرب روشن می‌گشت. نقد پولانی از دفاع قبلی او از وین سرخ در دهه‌ی ۱۹۲۰ رشد یافت، که تا حد قابل توجهی با مارکسیست‌های اتریشی مانند آدلر و اتو باوئر همزادپنداری کرده و شدیداً با دیدگاه‌های میزس، هایک و سایرین در جناح راست مخالفت ورزیده بود. پولانی در *دگرگونی بزرگ* توضیح داد که پروژه‌ی نولیبرال، حک کردن روابط اجتماعی در اقتصاد بود، در حالی که پیش از سرمایه‌داری، اقتصاد «در روابط اجتماعی حک شده» بود.<sup>۱۱</sup> با این حال کتاب پولانی در بستری به چاپ رسید که فرض می‌شد دیدگاه نولیبرال به‌یقین محکوم به شکست است، و «دگرگونی

۱ Engelbert Dollfuss

۲ Karl Polanyi

بزرگ» بر پیروزی تنظیم دولتی بازار دلالت می‌کرد؛ در زمانی که جان مینارد کینز<sup>۱</sup> به‌عنوان شخصیت غالب در خط‌مشی اقتصادی-دولتی شناخته می‌شد، و عصر کینز نام گرفت.

با وجود این، نگرانی عمیق‌تر پولسانی در رابطه با تلاش‌ها برای تجدیدحیات لیبرالیسم بازار، تا حدی موجه بود. کنفرانس والتر لیپمن<sup>۲</sup> که در فرانسه در سال ۱۹۳۸، درست پیش از آغاز جنگ جهانی دوم، با حضور هایک و میزس هر دو برگزار شد، نخستین گام در جهت ایجاد یک بین‌الملل کاپیتالیستی در میان چهره‌های فکری عمده بود. در آن زمان، اصطلاح نولیبرالیسم به‌صراحت توسط برخی از شرکت‌کنندگان اتخاذ شد، اما بعداً مقدر بود که رها شود، بی‌تردید به سبب خاطره‌ی نقدهای قدرتمندی که در دهه‌ی ۱۹۲۰ برانگیخت.<sup>۱۲</sup> با این حال پروژه‌ی نولیبرال دوباره پس از جنگ آغاز شد. در سال ۱۹۴۷، تنها سه سال پس از انتشار دگرگونی بزرگ پولانی، انجمن مون‌پلرین<sup>۳</sup> تاسیس شد؛ که بنا بود با همکاری دانشکده‌ی اقتصاد دانشگاه شیکاگو، به پایه و اساس نهادی برای ظهور مجدد دیدگاه‌های نولیبرال تبدیل شود. یکی از شرکت‌کنندگان کلیدی در کنفرانس افتتاحیه، علاوه بر میزس، هایک، رایینز، میلتون فریدمن<sup>۴</sup> و جورج استیگلر<sup>۵</sup> برادر کوچک‌تر کارل پولانی، مایکل پولانی<sup>۶</sup>، شیمی‌دان معروف، فیلسوف علم، و جنگاور کین‌توز در عرصه‌ی «جنگ سرد» بود.<sup>۱۳</sup>

کینزگرایی بر تمام دوره‌ای که اکنون گاهی اوقات «عصر طلایی سرمایه‌داری» نامیده می‌شود، در ربع اول قرن پس از جنگ جهانی دوم، مسلط بود. اما در اواسط

<sup>۱</sup> John Maynard Keynes

<sup>۲</sup> Walter Lippmann Colloquium

<sup>۳</sup> Mont Pèlerin Society

<sup>۴</sup> Milton Friedman

<sup>۵</sup> George Stigler

<sup>۶</sup> Michael Polanyi

دهه‌ی ۱۹۷۰، با ظهور یک بحران اقتصادی بزرگ و آغاز رکود اقتصادی که ابتدا به‌شکل رکود تورمی ظاهر شد، کینزگرایی درون راست‌گیشی اقتصادی ناپدید شد. باید با نولیبرالیسم، ابتدا در جامه‌ی مبدل پول‌گرایی<sup>۱</sup> و اقتصاد عرضه، و سپس در قالب تجدیدساختار تعمیم‌یافته‌ی سرمایه‌داری در سراسر جهان، و آفرینش دولت و جامعه‌ای تحت تعین بازار، جایگزین می‌شد.<sup>۱۴</sup>

چهره‌ی انتقادی که ذات نولیبرالیسم را تقریباً در همان لحظه‌ای که به سلطه رسید به بهترین نحو ثبت کرد، و آن را در سخنرانی‌های ۱۹۷۹ خود در کولژ دو فرانس<sup>۲</sup> در باب تولد زیست‌سیاست مورد تحلیل گسترده‌ای قرار داد، میشل فوکو<sup>۳</sup> بود. همان‌طور که فوکو به شکل درخشانی توضیح داد، نقش دولت دیگر محافظت از مالکیت - همانند آدام اسمیت<sup>۴</sup> - و یا حتی مجری منافع مشترک طبقه‌ی سرمایه‌دار - همانند کارل مارکس - نیست. در عوض، نقش آن در دوران نولیبرالیسم به بسط فعالانه‌ی اصل بازار یا منطق رقابت سرمایه‌داری به تمام سویه‌های زندگی تبدیل می‌شود، که خود دولت را نیز در بر می‌گیرد. همان‌طور که فوکو نوشت،

به جای پذیرش بازار آزادی که توسط دولت تعریف شده است و حفظ آن تحت نظارت دولتی، که به نحوی فرمول ابتدایی لیبرالیسم بود، [نولیبرال‌ها] ... فرمول را سروته می‌کنند و بازار آزاد را اصل سازمان‌دهی و تنظیم دولت در نظر می‌گیرند ... به عبارت دیگر: دولت تحت نظارت بازار و نه بازار تحت نظارت دولت ...

---

۱ Monetarism  
 ۲ Collège de France  
 ۳ Michel Foucault  
 ۴ Adam Smith

و فکر می‌کنم آن‌چه را که در نولیبرالیسم فعلی بااهمیت و تعیین‌کننده است می‌توان در این‌جا قرار داد. زیرا ما نباید دچار هرگونه توهم باشیم که نولیبرالیسم امروزی، همان‌طور که غالباً اوقات گفته می‌شود، رستاخیز یا بازگشت اشکال قدیمی اقتصاد لیبرال است که در قرن هجدهم و نوزدهم صورت‌بندی شدند و اکنون توسط سرمایه‌داری به دلایل مختلف بار دیگر فعال می‌شوند تا ناتوانی و بحران خود، و همچنین برخی مقاصد سیاسی کم یا بیش محلی و معین، را حل و فصل کند. در واقعیت بالفعل، چیزی بسیار مهم‌تر در نولیبرالیسم مدرن موضوع بحث است ... آن‌چه مد نظر قرار می‌گیرد این است که آیا اقتصاد بازار می‌تواند در واقع به‌عنوان اصل، شکل و مدل برای دولتی به کار بیاید که به خاطر نقایص خود، در هر دو جناح راست و چپ به دلایل مختلف مورد بی‌اعتمادی همگان قرار گرفته است.<sup>۱۶</sup>

سخن کوتاه، فوکو اعلام کرد: «مشکل نولیبرالیسم این است ... که چه‌گونه می‌توان عمل کلی قدرت سیاسی را از اصول اقتصاد بازار الگوبرداری کرد». هدف مصمم آن، «خصوصی‌سازی سیاست اجتماعی است».<sup>۱۷</sup>

در عصر نولیبرال قرار نبود دولت به منظور مقابله با آثار سیستم مداخله کند، بلکه صرفاً باید از طریق مداخلات خود موجب گسترش نظام قاعده‌مند بازار به تمام گوشه‌کنارهای جامعه می‌شد. بدین ترتیب دولت، ضامن بازار خودتنظیم‌گر و گسترش‌پذیری بود که نه جامعه نه خود دولت از آن مصون نبودند.<sup>۱۸</sup> انحصار و انحصار چندجانبه<sup>۱</sup> دیگر نه ناقض اصل رقابت، بلکه صرفاً نمودهای خود رقابت قلمداد می‌شدند.<sup>۱۹</sup> شاید به نظر فوکو مهم‌ترین چیز در تمییز لیبرالیسم کلاسیک از نولیبرالیسم،

۱ Oligopoly



تأکید اولی بر یک مبادله یا برابر خیالی یا بده‌بستان<sup>۱</sup> بود. در مقابل، نه مبادله بلکه رقابت آزاد که برای دربرگرفتن قدرت انحصاری و نابرابری‌های وسیع مورد بازتفسیر قرار گرفته بود، اصل حاکم برای نولیبرالیسم محسوب می‌شد.<sup>۲۰</sup>

فوکو ادعا کرد که تحت‌الشعاع قرار گرفتن نقش دولت در بازتولید اجتماعی به نفع مالی‌گرایی نولیبرال، در فقدان بیمه‌ی اجتماعی همراه با تمام اشکال رفاه اجتماعی از همیشه مشهودتر است. در نظام نولیبرال، «به عهده‌ی فرد بود [که از خودش در برابر خطرات محافظت کند]، از طریق تمام ذخایری که در اختیار دارد»؛ که فرد را بدون هیچ‌گونه حمایتی از جانب دولت، به طعمه‌ی کسب و کارهای بزرگ بدل می‌ساخت. نتیجه‌ی این تغییر، رشد بیش‌تر دارایی‌های مالی خصوصی در انحصار عده‌ای انگشت‌شمار بود.<sup>۲۱</sup>

وقتی نولیبرالیسم به این طریق درک شود، تلاش نظام‌مندی برای حل مشکل زیربنا/روبنا - که مانعی در برابر سرمایه‌تصور می‌شود - از طریق معرفی «تنظیم کلی جامعه توسط بازار» است که باید توسط دولت انجام گیرد؛ که خودش تابع اصل بازار است. این «تکینگی» جدید کاپیتالیستی باید به مثابه اصل جامع و فراگیری که هیچ‌گونه گریزی از آن ممکن نیست، به تمام جوانب جامعه بسط یابد.<sup>۲۲</sup> حتی بحران‌های اقتصادی نیز صرفاً باید شاخص‌های نیاز به گسترش بیش‌تر منطق بازار فرض شوند.

همان‌طور که کرگ الن مدلن،<sup>۲</sup> بر پایه‌ی کتاب پل ای. باران<sup>۳</sup> و پل ام. سوئیزی<sup>۴</sup> به نام سرمایه‌ی انحصاری، در پول آزاد، انباشت سرمایه و نابرابری توضیح می‌دهد،

۱ *quid pro quo*

۲ Craig Allan Medlen

۳ Paul A. Baran

۴ Paul M. Sweezy

نظم نولیبرال امروز شامل تغییر نظام‌مندی در «خط مرزی» میان فعالیت‌های اقتصادی دولتی و بخش خصوصی می‌شود. این خط مرزی در حال حاضر قاطعانه علیه دولت تغییر کرده است، در حالی که فضای اندکی برای مصرف و سرمایه‌گذاری خود دولت در خارج از بخش نظامی باقی می‌گذارد، و دولت به‌طور روزافزونی از طریق عملیات‌های مالی و پولی خود، به بازار و سرمایه‌ی یارانه می‌پردازد.<sup>۲۳</sup>

هنگامی که نولیبرالیسم در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ مجدداً ظهور کرد، بدین ترتیب مانند ویروس فرصت‌طلبی در دوره‌ی مرض اقتصادی بود.<sup>۲۴</sup> بحران کینز‌گرایی به تعمیق مشکلات جذب سرمایه‌ی اضافی یا انباشت بیش از حد، در اقتصاد سرمایه‌داری-انحصاری در حال توسعه، مربوط می‌شود. تجدیدساختار نولیبرالی در این شرایط ابتدا در قالب پول‌گرایی و اقتصاد عرضه به وجود آمد، و سپس به قالب فعلی آن همراه با مالی‌گرایی سیستم‌تطور یافت، که خودش واکنشی به رکود اقتصادی بود. با رشد ظرفیت مازاد و رکود سرمایه‌گذاری، سرمایه‌ی پولی به شکل فزاینده‌ای به بخش مالی سرازیر شد، که ابزارهای مالی جدیدی را برای جذب آن ابداع کرد.<sup>۲۵</sup> حباب‌های مالی، اقتصاد را به پیش راندند. با وجود این، هیچ‌یک از این‌ها موجب حذف‌گرایی بنیادین رکود نشد. در دهه‌ی پس از رکود بزرگ، که از تمام دهه‌های پیشین پس از جنگ جهانی دوم متمایز است، نرخ بهره‌برداری از ظرفیت تولید در ایالات متحده هرگز از ۸۰ درصد فراتر نرفته؛ سطحی که همواره برای تحریک سرمایه‌گذاری خالص ناکافی است.<sup>۲۶</sup>

تمام این‌ها بازتاب انتقال از سرمایه‌ی انحصاری قرن بیستم به سرمایه‌ی انحصاری-مالی قرن بیست‌ویکم است.<sup>۲۷</sup> این امر در انفجاری از اعتبار و بدهی‌ها آشکار می‌شود، که علی‌رغم بحران‌های مالی دوره‌ای، درون نظام نهادینه شده و به ساختار مالی کاملاً جدیدی برای انباشت ثروت می‌انجامد. سیستم‌های دیجیتال کنترل مالی و تکنولوژیک و گشایش بازار جهانی پس از ۱۹۸۹، قبضه‌ی سود مازاد در سطح جهانی از طریق

امپریالیسم نوین آریترائز جهانی نیروی کار را امکان‌پذیر کرد. تمام این‌ها در فرایند جهانی مالی‌گرایی و تصرف ارزش، تحت هدایت ستادهای مالی شرکت‌های چندملیتی در رأس اقتصاد جهانی سرمایه‌داری، به اوج خود رسیده است.<sup>۲۸</sup>

نقش رو به افول دولت، هم به‌عنوان ابزار حاکمیت مردمی و هم به‌عنوان ابزار حمایت اجتماعی، به بحران دموکراسی لیبرال منجر شده است. بزرگ‌ترین نابرابری در تاریخ، افزون بر تضعیف شرایط اقتصادی و اجتماعی اکثریت قریب به اتفاق جمعیت، موجب بروز نارضایتی گسترده اما هنوز تا حد زیادی گنگ شده است.<sup>۲۹</sup> واکنش سرمایه به این وضعیت بی‌ثبات، تلاش برای بسیج لایه‌های پایین عمدتاً ارتجاعی طبقه‌ی متوسط علیه لایه‌های بالای طبقه‌ی متوسط و همچنین طبقه‌ی کارگر بوده است (به‌ویژه از طریق حملات نژادپرستانه به مهاجران)، در حالی که دولت را در خارج از بازار به دشمن بدل می‌سازد؛ استراتژی‌ای که دیوید هاروی اخیراً «ائتلاف» رو به رشد میان نولیبرالیسم و نوفاشیسم نامیده است.<sup>۳۰</sup>

### سرمایه‌داری مطلق و شکست نظام اجتماعی

در تفسیر فوکو، نولیبرالیسم به همان اندازه از لسه-فر دور است که از کینزگرایی. همان‌طور که هاید در بنیان آزادی<sup>۱</sup> ادعا کرد، دولت نولیبرال یک دولت مداخله‌گر است نه لسه-فر، دقیقاً به این خاطر که به تجسم یک نظم اقتصادی قاعده‌مند و تحت فرمان بازار تبدیل می‌شود، و مشغول تداوم و گسترش آن نظم به کل جامعه است. اگر دولت نولیبرال در رابطه با عرصه‌ی اقتصادی غیرمداخله‌گر باشد، در کاربست اصول کالایی به تمام دیگر جوانب زندگی، همچون آموزش، بیمه، ارتباطات، مراقبت‌های بهداشتی و محیط زیست، خیلی هم مداخله‌گر است.<sup>۳۱</sup>

<sup>۱</sup> The Constitution of Liberty

در این نظم نولیبرال آرمانی و تجدیدساختاریافته، دولت تجسم بازار است و تنها تا جایی تفوق دارد که بازنمود قانون ارزش باشد؛ که به بیان هایک، تقریباً مترادف با «حاکمیت قانون» است.<sup>۳۲</sup> روابط مالکیتی — طبقاتی هژمونیک، در ساختار قضایی قانون‌گذاری می‌شوند و خود دولت به تجسم این قوانین اقتصادی صوری در نظام حقوقی تقلیل می‌یابد.<sup>۳۳</sup> بنا به گفته‌ی فوکو، منظور هایک از «حاکمیت قانون»، تحمیل «قوانین اقتصادی صوری» است که «کاملاً به‌سادگی در تضاد با برنامه است. متضاد با برنامه‌ریزی است». هدف عبارتست از برقراری «قواعد بازی» که مانع از هرگونه انحراف از منطق مبادله‌ی کالایی یا رقابت سرمایه‌داری خواهند شد، در حالی که این روابط را بیش‌تر در جامعه گسترش می‌دهند؛ و دولت، ضامن نهایی تفوق بازار است.<sup>۳۴</sup>

به‌ادعای فوکو، این اصل را به‌صراحت تمام مایکل پولانی بیان کرد. او در منطق آزادی نوشت: «کارکرد اصلی نظم خودجوش موجود در حوزه‌ی قضایی، حکومت بر نظم خودجوش حیات اقتصادی است ... نظام قانون‌گذاری، قواعدی را تدوین و اجرا می‌کند که نظام رقابتی تولید و توزیع تحت آن‌ها به فعالیت خود ادامه می‌دهد».<sup>۳۵</sup>

بدین ترتیب تفوق مناسبات اجتماعی مسلط تولید یا اشکال مالکیتی — طبقاتی هژمونیک، در حاکمیت یک ساختار قانونی کالاواره مقررات‌گذاری می‌شوند. لویاتان جدید که هر زرق و برق پیشاسرمایه‌داری را دور ریخته است، دیگر نیرویی در مافوق یا خارج از قلمروی مبادله‌ی کالاها - یعنی روبنا - نیست بلکه تابع منطق بازار قرار می‌گیرد و وظیفه‌اش پیشبرد آن است.<sup>۳۶</sup> فوکو می‌گوید که این نظم عقلانی-قانونی ماکس ویر است، که به نظر می‌رسد صرفاً تحمیل مناسبات اقتصادی صوری باشد که دولت را محدود می‌کنند. همزمان دولت نقش پیشبرد این نظم خصوصی‌نویس را از طریق انحصار خود بر استفاده‌ی مشروع از زور به عهده می‌گیرد.<sup>۳۷</sup>

از این رو، تصویر مشهور آبراهام بوس<sup>۱</sup> برای جلد کتاب *لویاتان* توماس هابز،<sup>۲</sup> که حاکم غول‌آسایی را متشکل از افرادی که حاکمیت خود را به پادشاه منتقل کرده‌اند به تصویر می‌کشد، امروزه شکل فرد عقلانی-قانونی غول‌پیکری با کت و شلوار را به خود می‌گیرد که در درون خود از شرکت‌ها تشکیل شده است که جایگزین انبوهه شده‌اند.<sup>۳۸</sup> اکنون قدرت حکومتی بی‌تاج و تخت، نه در حالی که عصای پادشاهی را در یک دست و شمشیر را در دست دیگر نگه داشته است، بلکه با متمم چهاردهم قانون اساسی آمریکا (که در اصل قرار بود حقوق بردگان سابق را تضمین کند، اما به پایه و اساس شخص‌وارگی شرکت‌ها تبدیل شد) در یک دست و موشک کروز در دست دیگر به تصویر کشیده می‌شود. لویاتان نولیبرال، دولتی است که بیش از پیش کارکردی واحد دارد و منطق بازار واحدی را دنبال می‌کند؛ تنها از آن منظر مطلق است، و سرمایه‌داری مطلق‌گرا را بازنمایی می‌کند.

طبیعتاً سرمایه‌داری مطلق‌کاری از تناقضات نیست، که پنج مورد از آن‌ها برجسته هستند: اقتصادی، امپریالیستی، سیاسی، بازتولید اجتماعی و زیست‌محیطی. آن‌ها با هم به شکست کلی نظام اشاره دارند. گرایش‌های بحران اقتصادی به بهترین شکل از منظر انتقاد گسترده‌تر مارکس در مورد قوانین حرکت سرمایه دیده می‌شوند. از لحاظ اقتصادی، نولیبرالیسم فرآورده‌ای تاریخی-ساختاری از عصر سرمایه‌ی متحرک مالی-انحصاری است که اکنون در سراسر جهان از طریق زنجیره‌های کالا تحت کنترل ستادهای مالی شرکت‌های چندملیتی در هسته‌ی اقتصاد جهانی عمل می‌کند، که بر جریان سرمایه‌ی بین‌المللی تسلط دارند.<sup>۳۹</sup> بی‌ثباتی ذاتی سرمایه‌داری مطلق نوین با بحران مالی بزرگ سال‌های ۲۰۰۷-۲۰۰۹ مشخص شد.<sup>۴۰</sup> انباشت بیش از حد و رکود، تناقضات اقتصادی مرکزی نظام باقی می‌مانند، که به ادغام شرکت‌ها و مالی‌گرایی

۱ Abraham Bosse

۲ Thomas Hobbes

(تغییر به سوی انباشت دارایی‌های مالی از طریق سفته‌بازی) به‌عنوان عوامل جبرانی اصلی منجر می‌شوند. با این حال تمام این‌ها صرفاً خصالت‌متوازن سرمایه‌داری قرن بیست‌ویکم را و خیم‌تر می‌کنند و موجب تشدید گرایش‌های درازمدت از پیش موجود آن در جهت عدم تعادل و بحران می‌شوند.<sup>۴۱</sup>

جهانی‌سازی نولیبرالی، مشخصاً به نظام آریترائز نیروی کار جهانی و زنجیره‌های کالا ارجاع دارد، که با رشد انحصارات جهانی درمی‌آمیزند. اهرم این شکل از امپریالیسم، بهره‌برداری نظام‌مند از این واقعیت است که تفاوت در دستمزدها میان شمال و جنوب جهانی بیش‌تر از تفاوت در میزان بهره‌وری آن‌ها است. در نتیجه وضعیتی به وجود می‌آید که هزینه‌ی واحد نیروی کار پایین در اقتصادهای نوظهور در جنوب جهان به اساس زنجیره‌های عرضه‌ی امروز و نظام جدید قبضه‌ی ارزش تبدیل می‌شوند.<sup>۴۲</sup> این شرایط اقتصادی بین‌المللی، نشان از ظهور امپریالیسم نوینی دارد که نابرابری جهانی، بی‌ثباتی و نبرد جهانی فرایندهای را به‌وجود می‌آورد، و در عصر ما با افول هژمونی ایالات متحده بدتر می‌شود، که به چشم‌انداز جنگ گسترده و نامحدود اشاره دارد.

همان‌طور که در بالا ذکر شد، رژیم نولیبرال<sup>۴</sup> همبستگی جدیدی را از دولت و بازار، با تبعیت فزاینده‌ی فعالیت‌های بازتولیدی-اجتماعی دولت از بازتولید سرمایه‌داری، بازتمایی می‌کند. کل بخش‌های دولت همچون بانک‌داری مرکزی، و مکانیسم‌های اصلی سیاست‌گذاری پولی، خارج از کنترل مؤثر حکومتی و تحت سلطه‌ی سرمایه‌ی مالی هستند. امروزه مردم به شکل فزاینده‌ای به دولت همچون موجودی بیگانه می‌نگرند. این امر، تناقضاتی را در رابطه با سه طبقه‌ی اجتماعی کلیدی در زیر طبقات ثروتمند و ابرثروتمند مطرح می‌کند: لایه‌های بالایی طبقه‌ی متوسط، لایه‌های پایینی طبقه‌ی متوسط و طبقه‌ی کارگر.

در طرحی گسترده که بر جامعه‌ی سرمایه‌داری پیشرفته متمرکز است، لایه‌های بالایی طبقه‌ی متوسط را می‌توان عمدتاً متشکل از یک قشر حرفه‌ای-فنی دانست که عمیقاً نسبت به هر گونه حمله به حکومت مظنون است، زیرا موقعیت آن نه صرفاً بر طبقه‌ی اقتصادی آن بلکه همچنین به نظام کلی حقوق سیاسی وابسته است. بنابراین با دولت لیبرال-دموکرات گره خورده است. در مقابل، وقتی لایه‌های پایینی طبقه‌ی متوسط را به خودی خود فرض بگیریم، که عمدتاً از کاسبان کوچک، مدیران میانی، فروشندگان و کارگران یقه‌سفید حقوق‌بگیر در شرکت‌ها (به ویژه بخش‌های سفیدپوست، کم-سواد، روستایی، و بنیادگرای مذهبی) تشکیل می‌شود، عموماً ضد دولت، طرفدار سرمایه، و ناسیونالیست هستند. از نظر آن طبقه، دولت به دو دشمن اصلی اش سود می‌رساند: لایه‌های بالایی طبقه‌ی متوسط و طبقه‌ی کارگر؛ تصور می‌شود که اولی مستقیماً از دولت سود می‌برد، دومی به طور فزاینده‌ای از منظر نژادی تعریف می‌شود.<sup>۴۳</sup> لایه‌های پایینی طبقه‌ی متوسط شامل آن چیزی است که سی. رایت میلز<sup>۱</sup> «عقب‌داران» نظام سرمایه‌داری می‌نامید، که در مواقع بحران وقتی دفاع از منافع سرمایه‌داری بسیار مهم تلقی می‌شود توسط ثروتمندان بسیج می‌شوند، اما فی‌نفسه عنصری شدیداً ناپایدار از جامعه را بازنمایی می‌کند.<sup>۴۴</sup> طبقه‌ی کارگر، اساساً ۶۰ درصد پایینی از صاحبان درآمد ایالات متحده، ستم‌دیده‌ترین و متنوع‌ترین (و بدین ترتیب منقسم‌ترین) جمعیت، اما با این حال، دشمن سرمایه است.<sup>۴۵</sup>

امروزه بزرگ‌ترین تهدید برای سرمایه، همانند گذشته، طبقه‌ی کارگر است. این قضیه هم در خود کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته و حتی به ویژه در پیرامون حقیقت دارد، جایی که طبقه‌ی کارگر با دهقانان سلب مالکیت شده همپوشانی دارد. طبقه‌ی کارگر زمانی از همیشه قدرتمندتر است که قادر به درآمیختن با سایر طبقات

۱ C. Wright Mills

فرو دست به‌عنوان بخشی از یک بلوک هژمونیک به رهبری کارگران باشد (معنای واقعی «ما ۹۹٪ هستیم» در جنبش اشغال وال استریت<sup>۱</sup> همین است). بدین ترتیب ۱ درصد به‌طور بالقوه خودشان را بدون پایگاه سیاسی می‌یابند، که برای ادامه‌ی پروژه‌ی نولیبرال و سرمایه‌داری مطلق ضروری است. بدین ترتیب از دونالد ترامپ تا جر بولسنارو،<sup>۲</sup> شاهد ظهور رابطه‌ی کارآمد نامحسوسی میان نولیبرالیسم و نوفاشیسم هستیم، که قرار است عقب‌داران نظام را وارد بازی کند. در این‌جا هدف عبارتست از بسیج لایه‌های پایینی طبقه‌ی متوسط، روستایی، مذهبی و ناسیونالیست به‌عنوان ارتشی سیاسی-ایدئولوژیک در جانب سرمایه. اما این قضیه مملو از خطراتی همراه با پوپولیسم جناح راست است و نهایتاً دولت لیبرال-دموکراتیک را تهدید به مرگ می‌کند.<sup>۴۶</sup>

تناقضات اصلی جنسیتی، نژادی، اجتماعی و طبقاتی جامعه‌ی سرمایه‌داری امروز منعکس‌کننده‌ی بحران‌هایی است که فراسوی محدوده‌های تنگ استثمار محل کار، به ساختارهای گسترده‌تری که زندگی کارگران در آن‌ها جای دارد گسترش می‌یابند، از جمله عرصه‌های اصلی بازتولید اجتماعی: خانواده، اجتماع، آموزش و پرورش، نظام‌های بهداشتی، ارتباطات، حمل‌ونقل و محیط زیست. ویرانی این عرصه‌های بازتولید اجتماعی، همراه با شرایط رو به وخامت کار، موجب بازگشت چیزی شده است که فریدریش انگلس<sup>۳</sup> «قتل اجتماعی» می‌نامید، که در سال‌های اخیر در کاهش امید به زندگی در اقتصادهای بالغ سرمایه‌داری بروز پیدا می‌کند.<sup>۴۷</sup> در این حوزه‌های اجتماعی گسترده‌تر است که مسائلی همچون زنانگی فقر، سرمایه‌داری نژادی، بی‌خانمانی، افول اجتماع شهری، به‌سازی، سلب مالکیت مالی، و زوال زیست‌محیطی

۱ Occupy Wall Street

۲ Jair Bolsonaro

۳ Frederick Engels



خودشان را آشکار می‌سازند، و زمینه‌های وسیع‌تری را از نبرد طبقاتی، نژادی، بازتولیدی-اجتماعی و زیست‌محیطی می‌آفرینند، که امروزه تا حد قابل توجهی در واکنش به سرمایه‌داری مطلق نولیبرال با هم ادغام می‌شوند.<sup>۴۸</sup>

تضاد میان سرمایه‌داری مطلق و محیط‌زیست، جدی‌ترین تناقضی است که نظام را در این (یا هر) مرحله مشخص می‌کند، و مسئله‌ی «مارپیچ مرگ» را در رابطه‌ی انسان با زمین در طی قرن حاضر مطرح می‌سازد.<sup>۴۹</sup> عصر اصلاحات زیست‌محیطی در دهه‌ی ۱۹۷۰، به زودی با عصر جدیدی از افراط زیست‌محیطی جایگزین شد. در سرمایه‌داری مطلق، ارزش مطلق و انتزاعی غالب است. در نظامی که بیش از همه بر ثروت مالی متمرکز است، ارزش مبادله از هر ارتباط مستقیمی با ارزش مصرف حذف می‌شود. نتیجه‌ی اجتناب‌ناپذیر، شکاف بنیادین و به سرعت در حال رشدی میان جامعه‌ی کالایی سرمایه‌داری و سیاره است.

## انهدام‌گرایی<sup>۱</sup> یا انقلاب

همان‌طور که دیده‌ایم، میزس انگاره‌ی تخریب‌گرایی را برای توصیف نقش سوسیالیسم به کار گرفت. این انگاره در دیدگاه او آن‌قدر مهم بود که کل ۵۰ صفحه‌ی فصل پنجم کتاب خود به نام سوسیالیسم را به این مبحث اختصاص داد. او نوشت، «سوسیالیسم بنا نمی‌کند؛ نابود می‌کند. زیرا تخریب ذات آن است». به سادگی به «مصرف سرمایه» مبادرت می‌کند، بدون هیچ افزایش یا جایگزینی. به نظر او، تخریب‌گرایی به بهترین وجه به‌عنوان جامعه‌ای مشخص می‌شد که در حال حاضر به منتهای درجه مصرف می‌کند، بدون این که هیچ نگرانی برای آینده‌ی بشریت داشته باشد؛ آینده‌ای که او منوط به انباشت سرمایه می‌دانست.<sup>۵۰</sup>

۱ Exterminism

از طنز روزگار، سرمایه‌ی انحصاری-مالی امروزه نمونه‌ای از همان تخریب‌گرایی مطلق است که میزس چنین اسفناک می‌پنداشت. اگر چه تغییر تکنولوژیک (به‌ویژه به‌واسطه‌ی ارتش) همچنان پیشرفت می‌کند، انباشت سرمایه (سرمایه‌گذاری) در مرکز نظام دچار رکود است، مگر آن‌که موقتاً با کاهش مالیات بر شرکت‌ها و خصوصی‌سازی فعالیت‌های دولتی مهار شود. در عین حال، نابرابری درآمد و ثروت به سطوح بسیار بالایی می‌رسد؛ کارگران در سراسر جهان در حال تجربه‌ی افول در شرایط مادی (اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی) هستند؛ و کل سیاره به‌عنوان مکان سکونت انسان در معرض خطر قرار دارد. تمام این‌ها نتیجه‌ی سیستمی است که با فاحش‌ترین اشکال استثمار، سلب مالکیت، اتلاف و غارت در مقیاس جهانی تناسب دارد. در حال حاضر علم به ما می‌گوید که اگر روندهای فعلی ادامه پیدا کند، نیروی مخرب سرمایه‌داری به‌زودی تمدن صنعتی را تضعیف خواهد کرد و خود بقای انسان را تهدید خواهد نمود؛ با بسیاری از بدترین آثار که در طول عمر نسل‌های جوان امروزی رخ می‌دهند.

نقطه‌ی مرجع مفیدی که از آن طریق، دیدگاهی نظری و تاریخی درمورد وضعیت اضطراری کنونی سیاره به دست می‌آوریم، تحلیل مارکس و انگلس از شرایط در ایرلند استعماری از دهه‌ی ۱۸۵۰ تا ۱۸۷۰ است.<sup>۵۱</sup> اصطلاح عملیاتی در این‌جا، انهدام بود. همان‌طور که مارکس در سال ۱۸۵۹ نوشت، سرمایه‌داران انگلیسی (و انگلو-ایرلندی) پس از سال ۱۸۴۶ -نشان‌گر قحطی بزرگ ایرلند و فسخ قوانین ذرت- درگیر «جنگ شروانه‌ی انهدام علیه رعایا» بودند؛ توده‌ی زارعان و دهقانان خود کفای ایرلندی که «به خاک سیاه نشسته» و وابسته به کشت سیب‌زمینی به‌عنوان محصول معیشت است. مواد مغذی خاک ایرلند همراه با غلات ایرلندی، به شکل بدون بازگشتی برای تغذیه‌ی صنعت انگلستان صادر می‌شدند.<sup>۵۲</sup> بدین ترتیب انگلس از دهه‌های بلافاصله پس از قحطی بزرگ به‌عنوان دوره‌ی انهدام نام می‌برد.<sup>۵۳</sup> اصطلاح انهدام که در

این‌جا توسط مارکس و انگلس، همراه با بسیاری از معاصران آن‌ها، به کار رفته است، در آن زمان دو معنای مرتبط داشت: اخراج و نابودی.<sup>۵۴</sup> بنابراین انهدام، شرایط وحشتناکی را که آن‌گاه رویاروی ایرلندی‌ها قرار داشت خلاصه می‌کرد.

«شکل شدیدتری از شکاف متابولیک» در ارتباط با نظام استعماری، در ریشه‌ی مشکل ایرلند در میانه‌ی قرن نوزدهم بود.<sup>۵۵</sup> در سال ۱۸۴۶ با اخراج و نابودی تدریجی زارعان و دهقانان فقیر که مسئول حاصل‌خیزی خاک بودند، کل تعادل اکولوژیک شکننده در بنیان تولید محصولات زراعی و جایگزینی مواد مغذی در ایرلند به هم خورد. این اتفاق موجب دوره‌های بیش‌تری از پاکسازی‌ها، اخراج دهقانان، تثبیت مزارع و جایگزینی کشت و زرع با مرتع به منظور تأمین گوشت انگلستان شد. بدین ترتیب همان‌طور که مارکس در سال ۱۸۶۷ عنوان کرد، دهقانان ایرلندی با انتخاب میان «تباهی یا انقلاب» مواجه شدند.<sup>۵۶</sup>

امروزه شرایط مشابهی در مقیاس سیاره‌ای به‌وجود می‌آید، در حالی که زارعان خودکفا در همه‌جا شاهد تضعیف شرایط خود توسط نیروی امپریالیسم جهانی هستند. علاوه بر این، تخریب اکولوژیک دیگر عمدتاً به خاک محدود نیست، بلکه به تمام سیستم زمین، از جمله آب و هوا، گسترش یافته است که جمعیت زمین را به طور کلی به خطر می‌اندازد و موجب تباهی بیش‌تر کسانی می‌شود که از پیش در شکننده‌ترین شرایط زندگی می‌کنند. در دهه‌ی ۱۹۸۰، مورخ مارکسیست ای. پی. تامپسن<sup>۱</sup> اثر معروف خود را به نام «یادداشت‌هایی در باب انهدام‌گرایی، آخرین مرحله‌ی تمدن» به قلم تحریر درآورد، که تهدیدهای زیست‌محیطی و هسته‌ای سیاره‌ای را بررسی می‌کرد.<sup>۵۷</sup> به هیچ‌وجه محرمانه نیست که جان صدها میلیون و شاید میلیارد نفر در این قرن در معرض تهدید ویرانی مادی - زیست‌محیطی، اقتصادی و

۱ E. P. Thompson

نظامی/امپریالیستی- قرار دارد. تعداد بی‌شماری از گونه‌ها اکنون در آستانه‌ی انقراض هستند. خود تمدن صنعتی با افزایش ۴ درجه‌ی سانتیگراد در دمای متوسط جهانی با فروپاشی روبه‌رو می‌شود، که حتی بانک جهانی می‌گوید با استمرار کسب و کار امروزی به همین روال، قریب‌الوقوع است.<sup>۵۸</sup> از این رو شعار سوسیالیستی قدیمی و مشهوری که به رزا لوکزامبورگ<sup>۱</sup> نسبت داده می‌شود، یعنی «سوسیالیسم یا بربریت!»، دیگر کافی نیست و باید با «سوسیالیسم یا انهدام‌گرایی!»، یا با «تباهی یا انقلاب!» مارکس جایگزین شود.

رانه‌ی نولیبرال به سوی سرمایه‌داری مطلق، به جهان در جهت انهدام‌گرایی یا تخریب‌گرایی در مقیاس سیاره‌ای شتاب می‌بخشد. سرمایه و دولت به‌طوری با هم در ارتکاب این ویرانی متحد می‌شوند که هرگز قبلاً در جهان پس از جنگ جهانی دوم نبوده‌اند. اما بشریت هنوز حق انتخاب دارد: انقلاب اکولوژیک طولانی‌مدت از پایین به منظور حفاظت از زمین و آفریدن دنیایی از برابری ذاتی، پایداری زیست‌محیطی، و ارضای نیازهای جمعی؛ نوعی اکوسوسیالیسم<sup>۲</sup> برای قرن بیست‌ویکم.

## یادداشت‌ها

<sup>۱</sup> Charles Baudelaire, "The Generous Player," in *Baudelaire: His Prose and Poetry*, ed. Thomas R. Smith (New York: Modern Library, ۱۹۱۹), ۸۲.

<sup>۲</sup> Daniel Altman, "Neoliberalism? It Doesn't Exist," *New York Times*, July ۱۶, ۲۰۰۵.

مقاله‌ی آلتمن با تمسخر پاتریک باند، یکی از نویسندگان همیشگی *مانتلی ریویو* (ظاهراً در هواپیما کنار یکدیگر نشسته بودند) برای اعتقاد به این که نولیبرالیسم وجود دارد و برای مرتبط دانستن آن با

<sup>۱</sup> Rosa Luxemburg

<sup>۲</sup> Ecosocialism

امپریالیسم معاصر و مسائلی همچون کالایی شدن آب، شروع می‌شود. آلمتن که خودش آشکارا نولیبرال است، می‌نویسد، «مسئله این است که به نظر می‌رسد نولیبرال‌های واقعی وجود ندارند».

در باب فروپاشی لیبرالیسم در دهه‌ی ۱۹۲۰، نک.<sup>۳</sup>

Eric Hobsbawm, *The Age of Extremes* (New York: Pantheon, ۱۹۹۴), ۱۰۹-۴۱.

<sup>۴</sup> Ludwig von Mises, *Nation, State, and Economy* (Indianapolis: Liberty Fund, ۱۹۸۳), *Socialism* (Indianapolis: Liberty Fund, ۱۹۸۱), *Liberalism* (Indianapolis: Liberty Fund, ۲۰۰۵).

<sup>۵</sup> Phillip W. Magness, "The Pejorative Origins of the Term 'Neoliberalism,'" American Institute for Economic Research, December ۱۰, ۲۰۱۸; Peter Goller, "Helene Bauer Gegen die Neoliberal Bürgliche Ideologie von Ludwig Mises (۱۹۲۳)," *Mitteilungen der Alfred Klahr Gesellschaft* ۴ (۲۰۰۵), <http://www.klahrgesellschaft.at>; Alfred Meusel, "Zur Bürgerlichen Sozialkritik der Gegenwart: Der Neu-Liberalismus (Ludwig von Mises)," *Die Gesellschaft: Internationale Revue für Sozialismus und Politik* ۱, no. ۴ (۱۹۲۴): ۳۷۲-۸۳.

برای بحث مفصل‌تری در مورد خاستگاه اولیه‌ی نولیبرالیسم و مجموعه‌ی کامل‌تری از نقل قول‌ها، نک. [جان بلامی فاستر، «سرمایه‌داری شکست خورده است؛ بعدش چه؟»، ترجمه‌ی هومن کاسبی، نقد اقتصاد سیاسی.](#)

<sup>۶</sup> Meusel, "Der Neu-Liberalismus," ۳۸۳.

اصطلاح سرمایه‌ی متحرک از طریق سرمایه‌ی مالی رودلف هیلفردینگ در نظریه‌ی مارکسی رایج گشت. نک.

Rudolf Hilferding, *Finance Capital* (London: Routledge, ۱۹۸۱), ۳۲۵-۳۰, ۳۴۲.

<sup>۷</sup> Meusel, "Der Neu-Liberalismus," ۳۷۲-۷۳, Mises, *Socialism*, ۴۱۳, ۴۲۲.

تمایل دارم از جوزف فراکیا برای ترجمه از زبان آلمانی تشکر کنم.

<sup>۸</sup> Mises, *Liberalism*, ۹.

<sup>۹</sup> Mises, *Socialism*, ۴۰۰-۴۰۱.

<sup>۱۰</sup> Mises, *Liberalism*, ۳۰; Herbert Marcuse, *Negations* (Boston: Beacon, ۱۹۶۸), ۱۰.

<sup>۱۱</sup> Karl Polanyi, *The Great Transformation* (Boston: Beacon, ۱۹۴۴), ۵۷.

تحلیل پولانی از حکشدگی، که در مرکز انتقاد او از نولیبرالیسم است، در اصل مبتنی بر بحث مارکس درباره‌ی عدم توانایی ارسطو برای کاوش کامل تمایزی بود که میان ارزش مصرف و ارزش مبادله قائل شده بود، با توجه به این که جدایی اقتصاد از حکشدگی آن در دولت‌شهر (پولیس) هنوز رخ نداده است. بدین ترتیب شرح و بررسی پولانی به کامل‌ترین شکل در «ارسطو اقتصاد را کشف می‌کند» بسط یافته است؛ در

*Trade and Market in the Early Empires*, Karl Polanyi, Conrad M. Arensberg, and Harry W. Pearson (Glencoe, Illinois: The Free Press, ۱۹۵۷), ۶۴-۹۴.

<sup>۱۲</sup> Philip Mirowski, *Never Let a Serious Crisis Go to Waste* (London: Verso, ۲۰۱۳), ۲۴, ۳۷-۵۰.

<sup>۱۳</sup> Eamonn Butler, "A Short History of the Mont Pèlerin Society," *The Great Offshore*, "Mont Pèlerin Society" (encyclopedia entry) <http://rybn.org/thegreatoffshore>.

<sup>۱۴</sup> برای اثر مهمی که این انتقال را همان‌طور که روی می‌داد، با تمرکز بر نقش نخبگان اقتصادی بین‌المللی، توصیف کرد، نک.

Joyce Kolko, *Restructuring the World Economy* (New York: Pantheon, ۱۹۸۸).

<sup>۱۵</sup> Michel Foucault, *The Birth of Biopolitics* (New York: Palgrave Macmillan, ۲۰۰۸).

<sup>۱۶</sup> Foucault, *The Birth of Biopolitics*, ۱۱۶-۱۷.

<sup>۱۷</sup> Foucault, *The Birth of Biopolitics*, ۱۳۱, ۱۴۵.

<sup>۱۸</sup> Foucault, *The Birth of Biopolitics*, ۱۴۵. Foucault, *The Birth of Biopolitics*, ۱۴۵.

<sup>۱۹</sup> Foucault, *The Birth of Biopolitics*, ۱۳۳-۳۸, ۱۷۶-۷۸; Joseph Schumpeter, *Capitalism, Socialism, and Democracy* (New York: Harper and Row, ۱۹۴۲), ۸۱-۸۶; Mirowski, *Never Let a Serious Crisis Go to Waste*, ۶۴; Mises, *Socialism*, ۳۴۴-۵۱; George Stigler, *Memoirs of an Unregulated Economist* (New York: Basic, ۱۹۸۸), ۹۲, ۱۶۲-۶۳.

<sup>۲۰</sup> Foucault, *The Birth of Biopolitics*, ۱۱۸.

اظهارات فوکو به نظرات باران و سویزی مربوط می‌شود که چه‌گونه با رشد انحصار سرمایه‌داری اصل کلاسیک بده‌بستان را رها کرده است.

Paul A. Baran and Paul M. Sweezy, *Monopoly Capital* (New York: Monthly Review Press, ۱۹۶۶), ۳۳۶-۴۱.

<sup>۲۱</sup> Foucault, *The Birth of Biopolitics*, ۱۴۵.

کروشه‌ها در نقل قول را ویراستار سخنرانی‌های فوکو گذاشته بود.

<sup>۲۲</sup> Foucault, *The Birth of Biopolitics*, ۱۴۵, ۱۶۵.

<sup>۲۳</sup> Craig Allan Medlen, *Free Cash, Capital Accumulation and Inequality* (London: Routledge, ۲۰۱۹), ۱۴۹-۶۹; Baran and Sweezy, *Monopoly Capital*, ۱۴۲-۷۷.

<sup>۲۴</sup> Samir Amin, *The Liberal Virus* (New York: Monthly Review Press, ۲۰۰۴).

<sup>۲۵</sup> See Harry Magdoff and Paul M. Sweezy, *Stagnation and the Financial Explosion* (New York: Monthly Review Press, ۱۹۸۷); John Bellamy Foster and Fred Magdoff, *The Great Financial Crisis* (New York: Monthly Review Press, ۲۰۰۹); John Bellamy Foster and Robert W. McChesney, *The Endless Crisis* (New York: Monthly Review Press, ۲۰۱۲); Costas Lapavistas, *Profiting Without Producing* (London: Verso, ۲۰۱۴); and Medlen, *Fresh Cash, Capital Accumulation and Inequality*.

<sup>۲۶</sup> Federal Reserve Board of Saint Louis Economic Research, FRED, "Capacity Utilization: Manufacturing," February ۲۰۱۹ (updated March ۲۷, ۲۰۱۹), <http://fred.stlouisfed.org>.

<sup>۲۷</sup> Foster and Magdoff, *The Great Financial Crisis*, ۶۳-۷۶.

<sup>۲۸</sup> در باب جنبه‌های امپریالیستی آن، نک.

John Smith, *Imperialism in the Twenty-First Century* (New York: Monthly Review Press, ۲۰۱۶); Intan Suwandi, R. Jamil Jonna, and John Bellamy Foster, "[Global Commodity Chains and the New Imperialism](#)," *Monthly Review* ۷۰, no. ۱۰ (March ۲۰۱۹): ۱-۲۴.

در باب ارتباط میان مالی‌گرایی و سلب مالکیت، نک.

Lapavistas, *Profiting Without Producing*, ۱۴۱-۴۷, ۱۶۶-۶۸.

<sup>۲۹</sup> در باب تعمیق نابرابری جهانی، نک.

Jason Hickel, *The Divide* (New York: W. W. Norton, ۲۰۱۷).

<sup>۳۰</sup> David Harvey, "The Neoliberal Project Is Alive but Has Lost Its Legitimacy," *Wire*, February ۹, ۲۰۱۹. See also John Bellamy Foster, *Trump in the White House* (New York: Monthly Review Press, ۲۰۱۷).

<sup>۳۱</sup> F. A. Hayek, *The Constitution of Liberty* (Chicago: Henry Regnery, ۱۹۶۰), ۲۲۱.

<sup>۳۲</sup> Hayek, *The Constitution of Liberty*, ۲۳۲-۳۳.

<sup>۳۳</sup> Michael Tigar, *Mythologies of State and Monopoly Power* (New York: Monthly Review Press, ۲۰۱۸).

<sup>۳۴</sup> Foucault, *The Birth of Biopolitics*, ۱۷۱-۷۳; Hayek, *The Constitution of Liberty*, ۲۲۰-۳۳.

<sup>۳۵</sup> Michael Polanyi, *The Logic of Liberty* (Chicago: University of Chicago Press, ۱۹۵۱), ۱۸۵; Foucault, *The Birth of Biopolitics*, ۱۷۴; Hayek, *The Constitution of Liberty*, ۲۲۰-۳۳. See also Tigar, *Mythologies of State and Monopoly Power*.

<sup>۳۶</sup> «چرا لویاتان؟ ... پاسخ هم بسیار ساده و هم به شکل دردناکی دشوار است. بسیار ساده به این معنی که دولت - به‌رغم تنوع وسیع اشکال آن، که در تاریخ از زمان به اصطلاح استبداد شرقی و امپراتوری‌های اولیه تا دولت لیبرال مدرن شکل گرفته‌اند- نمی‌تواند چیزی غیر از لویاتان باشد، که قدرت به لحاظ ساختاری مستحکم خود را بر کل تصمیم‌گیری اجتماعی تحمیل می‌کند» (István István Mészáros, "Preface to *Beyond Leviathan*," *Monthly Review* ۶۹, no. ۹ [February ۲۰۱۸]: ۴۷). در حالی که این حقیقت باقی می‌ماند، دولت در نولیبرالیسم به شکل دستچین شده‌ای در رابطه‌ی خود با سرمایه تحلیل می‌رود، و با خصلت قانونی-عقلانی خودش که بر خود تحمیل کرده است محدود می‌شود که باید با قوانین اقتصادی صوری نظام سرمایه‌داری مطابقت یابد، که به شکل متناقضی نیروی مشروعیت‌بخش اصلی و ضامن رسمی آن است. وسعت این محدودیت‌ها هر زمان که یک حکومت سوسیال دموکراتیک به قدرت می‌رسد آشکار می‌شود. فکر می‌کند که می‌تواند به اصلاحات نهادی دست بزند، اما متوجه می‌شود که مجبور است سیاست‌های نولیبرال را اجرا کند.

<sup>۳۷</sup> Foucault, *The Birth of Biopolitics*, ۱۰۵, ۱۷۲.

<sup>۳۸</sup> "Leviathan Frontispiece," Willamette.edu.



<sup>۳۹</sup> See Samir Amin, *Modern Imperialism, Monopoly Finance Capital, and Marx's Law of Value* (New York: Monthly Review Press, ۲۰۱۸).

در باب نقش نولیبرالیسم در امور مالی، همچنین نک.

Gérard Duménil and Dominique Lévy, *Capital Resurgent* (Cambridge, Massachusetts: Harvard University Press, ۲۰۰۴), ۱۱۰-۱۸; David Harvey, *The Enigma of Capital* (Oxford: Oxford University Press, ۲۰۱۰), ۱۱.

<sup>۴۰</sup> پولی‌شدن افراطی اطلاعات در دوران ما، ناشی از اینترنت، به دوران سرمایه‌داری نظارتی منجر شده است. نک.

John Bellamy Foster and Robert W. McChesney, "Surveillance Capitalism," *Monthly Review* ۶۶, no. ۳ (July–August ۲۰۱۴); Shoshana Zuboff, *The Age of Surveillance Capitalism* (New York: Public Affairs, ۲۰۱۹).

<sup>۴۱</sup> John Bellamy Foster and Michael D. Yates, "Piketty and the Crisis of Neoclassical Economics," *Monthly Review* ۶۶, no. ۶ (November ۲۰۱۴): ۱-۲۴.

<sup>۴۲</sup> Suwandi, Jonna, and Foster, "Global Commodity Chains and the New Imperialism": ۱۵.

<sup>۴۳</sup> در باب تحلیل طبقاتی که در این جا ارائه شده است، و رابطه‌ی آن با نولیبرالیسم و نوفاشیسم، نک.

Foster, *Trump in the White House*.

<sup>۴۴</sup> C. Wright Mills, *White Collar* (Oxford: Oxford University Press, ۱۹۵۱), ۳۵۳-۵۴.

<sup>۴۵</sup> R. Jamil Jonna and John Bellamy Foster, "Beyond the Degradation of Labor," *Monthly Review* ۶۶, no. ۵ (October ۲۰۱۴): ۷.

برای ترسیم تقریبی تقسیمات طبقاتی عمده در ایالات متحده، نک.

Dennis Gilbert, *The American Class Structure in an Age of Growing Inequality* (Los Angeles: Sage, ۲۰۱۱), ۱۴, ۲۴۳-۴۷.

تقسیمات میان طبقه‌ی کارگر و طبقه‌ی متوسط به پایین را آشکارا نمی‌توان با دقت تعیین کرد. همان‌طور که کارل مارکس نوشت، «سطوح متوسط و انتقالی همیشه مرزها را پنهان می‌کنند». کارل

مارکس، سرمایه، مجلد ۳ (لندن: پنگوئن، ۱۹۸۱)، ۱۰۲۵.

<sup>۴۶</sup> See Henry A. Giroux, "The Nightmare of Neoliberal Fascism," *Truthout*, June ۱۰, ۲۰۱۸.

<sup>۴۷</sup> Karl Marx and Frederick Engels, *Collected Works*, vol. ۴ (New York: International, ۱۹۷۵), ۳۳۰.

<sup>۴۸</sup> اخیراً میان تحلیل‌های مارکسی از بحران زیست‌محیطی، بازتولید اجتماعی و سرمایه‌داری نژادی همگرایی وجود داشته است، که تمامی آن‌ها به طور فزاینده‌ای بر دیالکتیک استثمار و سلب مالکیت تأکید می‌کنند. نک.

Nancy Fraser, "Behind the Hidden Abode," *New Left Review* ۸۶ (۲۰۱۴): ۶۰–۶۱; Michael D. Yates, *Can the Working Class Change the World?* (New York: Monthly Review Press, ۲۰۱۸), ۵۲–۵۶; Michael C. Dawson, "Hidden in Plain Sight," *Critical Historical Studies* ۳, no. ۱ (۲۰۱۶): ۱۴۳–۶۱; John Bellamy Foster and Brett Clark, "The Expropriation of Nature," *Monthly Review* ۶۹, no. ۱۰ (March ۲۰۱۸): ۱–۲۷.

<sup>۴۹</sup> George Monbiot, "The Earth Is in a Death Spiral. It Will Take Radical Action to Save Us," *Guardian*, November ۱۴, ۲۰۱۸.

<sup>۵۰</sup> Mises, *Socialism*, ۴۱۳–۱۴, ۴۵۲.

<sup>۵۱</sup> نظرات مختصر درمورد نوشته‌های ایرلندی مارکس و انگلس در این‌جا ملهم از تحقیقاتی هستند که با یرت کلارک انجام داده‌ام تا در کتاب آتی ما گنجانده شود.

*The Robbery of Nature* (New York: Monthly Review Press, ۲۰۲۰).

<sup>۵۲</sup> Karl Marx and Frederick Engels, *Ireland and the Irish Question* (Moscow: Progress, ۱۹۷۱), ۹۰, ۱۲۴; Karl Marx, *Capital*, vol. ۱ (London: Penguin, ۱۹۷۶), ۸۶۰.

<sup>۵۳</sup> Marx and Engels, *Ireland and the Irish Question*, ۲۱۰.

<sup>۵۴</sup> "Extermination," *The Compact Edition of the Oxford English Dictionary* (Oxford: Oxford University Press, ۱۹۷۱), ۹۳۸.

<sup>۵۵</sup> Eamonn Slater, "Marx on the Colonization of Irish Soil" (Maynooth University Social Science Institute Working Paper Series no. ۳, January ۲۰۱۸), ۴۰.

<sup>۵۶</sup> Marx and Engels, *Ireland and the Irish Question*, ۱۴۲.

<sup>۵۷</sup> E. P. Thompson, *Beyond the Cold War* (New York: Pantheon, ۱۹۸۲), ۴۱–۷۹.

تامپسون در مواقعی شفاف ساخت که انهدام‌گرایی را عموماً قابل اطلاق به محیط زیست تصور می‌کند. سایرین این انگاره را صریحاً از منظر بحران اکولوژیک پروراندند. به ویژه نک.

Rudolf Bahro, *Avoiding Social and Ecological Disaster* (Bath: Gateway, ۱۹۹۴), ۱۹–۲۵; John Bellamy Foster, *The Ecological Revolution* (New York: Monthly Review Press, ۲۰۰۹), ۲۲–۲۸; and Ian Angus, *Facing the Anthropocene* (New York: Monthly Review Press, ۲۰۱۶), ۱۷۹–۸۰.

<sup>۵۸</sup> David Roberts, “The Brutal Logic of Climate Change,” *Grist*, December ۶, ۲۰۱۱; World Bank, *Turn Down the Heat: Why a ۴°C Warmer World Must Be Avoided* (Washington, D.C.: World Bank, ۲۰۱۲), <http://documents.worldbank.org>.